

سرشناسه	:	یگانه، سعید - ۱۳۵۴
عنوان و نام پدیدآورنده	:	نقطه کور / مولف: سعید یگانه
مشخصات نشر	:	مشهد: انتشارات آیین تربیت
مشخصات ظاهری	:	۱۱۶ص: ۵/۲۱×۵/۱۴ س.م.
شابک	:	۹۷۸-۹۶۴-۴۲۸-۴۶۷-۰
وضعیت فهرست نویسی	:	فیا
موضوع	:	موفقیت در کسب و کار - به زبان ساده
موضوع	:	Success in business -- Popular works
رده ی ک*ره	:	۱۳۹۸ ن ۷ ج ۷ / HF ۵۳۸۶
رده بند دیویی	:	۶۵۰/۱
شماره کتا خاص می	:	۵۶۵۳۶۸۵



نام کتاب		نقطه کور
مولف		سعید یگانه
ناشر		انتشارات آیین تربیت
صفحه آرا		علاقه بند
طراح جلد		سمراد
نوبت چاپ		اول ۱۳۹۸
قطع		رقعی
شمارگان		۱۰۰۰
قیمت		۴۲۰۰۰ تومان
چاپ		معین
شابک		۹۷۸-۹۶۴-۴۲۸-۴۶۷-۰

مرکز پخش: مشهد، انتشارات آیین تربیت

«حق چاپ محفوظ است»

مقدمه

در بخشی از این کُره خاکی، خشک‌سالی چهره کریه خود را به مردم نشان داد و روزبه‌روز بر میزانش افزوده می‌شد. همه نشانه‌ها حاکی از این بود که وضعیت رو به بحال است. پس باید کاری انجام می‌شد تا بارندگی آغاز شود.

اما چه کاری و چگونه؟

تا اینکه شخصی از راه رسید و گفت:

— ایهالتاس! بدانید و آگاه باشید که من وردی می‌دانم که اگر خوانده شود باران خواهد بارید.

مردم با خوشحالی و شغف یک‌صدا فریاد زدند: خوب بخوان! اما آن شخص در پاسخ، با لبخندی زهرآگین چنین فرمود:

— من به‌جای خواندن، خدمت بزرگ‌تری در حق‌تان می‌کنم. آن ورد را در چند جلسه به شما آموزش خواهم داد تا خود بخوانیدش و بارش باران رحمت الهی را نظاره نمایید.

و چنین شد که گروهی از مردم به دنبالش رهسپار شدند برای فراگیری این ورد معجزه‌گر. اما در این میانه، شخص دیگری از راه رسید و گفت:

- ای مردم! آگاه و به هوش باشید که این کار بیهوده است. زیرا آنچه برای رفع خشک‌سالی نیاز دارید نامش برف است نه باران؛ و ورد بارش برف را فقط من می‌دانم. پس بشتابید تا زیان نکنید.

خلق کمی در خلوت خویش غور نموده و سپس به دنبالش رفتند تا در پیشگاهش تلمذ نمایند. اما دگر روز، دگر بزرگی از دگر ایالت از راه رسید و ندا داد:

- ای خلق غافل! آگاه باشید که این‌ها کلاه‌بردارند. زیرا آموزه‌هایشان فقط زمانی به کارتان خواهد آمد که از یک راز بزرگ آگاه باشید

مردم پرسیدند آن راز چیست؟ و برورد. پاسخشان چنین فرمود:

- آن راز بزرگ، رنگ خاص زیرشکوه است و هماهنگی‌اش با رنگ جوراب‌تان است که بسیار مهم هست و خواندن وردی بدون دانستن این رنگ‌ها بی‌اثر خواهد بود.

مردم، کنجکاوتر از قبل پرسیدند آن رنگ‌ها کدام است؟ و آن رنگ در پاسخ، ضمن رونمایی از انگشت شست خویش (!) چنین فرمود:

- بشتابید به مکتب‌خانه‌ام و سر کیسه‌های زر و دینار و دِرم را شل کنید تا بگویم.

زمان زیادی نگذشته بود که استاد دیگری از گرد راه رسید و گفت:

باشید تمام زحماتتان همانند کوبیدن آب در هاون و زدن خشت بر دریاست. چراکه دانستن این علم ضامن سعادت دنیا و آخرت شماست.

طبق بعضی روایات، شنیده شده که اسناد اعظم، علم مذکور را دیسک (!) نیز تلفظ نموده که بعید نمی‌دانم جماعت دنباله‌رو با خود گفته باشند چه‌بسا هزینه تعمیرات صفحه کلاچ و دنده برنجی گیربکس خودرویمان را نیز از راه تلمذ در محضر این پیر فرزانه به دست آوریم.

باری، رزمانی کوتاه، آن جامعه پر شد از کرور کرور آموزش‌دهندگانی که به‌جای دادن ماهی اصرا و ادعایشان بر آموزش ماهیگیری بود، آن‌هم به‌صورت دلسوزانه! اساتیدی که مرفاً به دیگران، ورد و دعا می‌آموختند و دیگر هیچ، و چنین شد که روز به‌روز بر پیران خشک‌سالی افزوده شد و تنها برکتی که آمد، پُرشدن جیب آموزش‌دهندگان بود.

اعتقاد دارم وضعیت امروز حوزه مدیریت و کسب‌وکار در کشورمان، مصداق بارزی از همین داستان دردناک است. جامعه‌ای مملو از آموزش‌دهندگان و اساتیدی که توان راهبری موفق حتی یک سازمان پنج‌نفره را در عین و دنیای واقعی نداشته ولی در کسوت و ردای آموزگاران ورد باران و برف سفید به‌کار کردن جیب خود بوده و سازی را می‌نوازند که برای شنیدن صدایش نیازی به عبس کردن تا صبح فردا نیست. چراکه صدای سازِ ناکوک آن را هم‌اکنون می‌توانیم در عملکرد سازمان‌های مختلف کشورمان بشنویم.

کلمات زیبا، واژه‌های رنگارنگ، عبارت‌های نو، جملات انگیزشی، ساده‌سازی‌های کودکانه یا دشوار سازی‌های توهّم آمیز، همه باهم در کنار چاشنی‌هایی از جنس مثبت‌اندیشی که پایه و اساس این سریال شوهای تکراری را تشکیل داده و نهایتاً

موجب کمی بالا رفتن هورمون سروتونین خون و اندکی تحولات سریع در ذهن مخاطبین می‌گردد و صدا البته عمر مفیدشان هم چیزی است بین فاصله محل برگزاری سمینار تا سردر منزل.

امروز حوزه مدیریت بسیار مظلوم واقع شده. شاید اگر سه دهه پیش کسی برایم از مظلومیت این حوزه سخن می‌گفت و اینکه درازدستی کوتاه آستینان چه بر سر آن خواهد آورد، صحبت‌هایش را چندان جدی نگرفته و به راحتی از آن عبور می‌کردم. بماند که امروز هم این فاجعه چندان جدی گرفته نمی‌شود، تا زمانی که صبح فردای برف و صدای ساز را واضح تر و رساتر بشنویم.

صدالبته شکی نیست که تصمیم این موضوع به همه جوانب، نه اخلاقی است و نه منطقی. باید یادآور شوم که به منظور این جانب از متن فوق، افرادی هستند که حتی یک نقطه کوچک مثبت در پیشینه رزومه کاری‌شان وجود ندارد و بدون هیچ توان عملیاتی و اجرایی، در کسوت مدال مشاور سازمان‌ها مشغول اتلاف سرمایه دیگران بوده و در وقت آزاد خود نیز به برگزاری سمینارها و آموزش ورد برف و باران می‌پردازند.

اما از آن سو، اساتید بزرگواری هم هستند با پیشینه‌ای درخشان که معتقدم بر زمین نهادن دوزانوی تلمذ در محضرشان، از نعمت‌های بزرگی است که باید سعادت یاری کند تا نصیبمان گردد. اساتیدی همچون **دکتر محمد محمدیان** عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبائی که از وزنه‌های سنگین حوزه مدیریت کشورمان بوده که دو عنصر **اخلاق و تخصص** را به زیبایی تمام در خود دارند (امتزاج این دو عنصر از هنرمندی‌های نایابی است که از عهده هر کسی بر نمی‌آید)

محمدیان عزیز که مدیریت تخصصی‌ترین سایت بازاریابی و تبلیغات کشور، نمونه آشکاری از توانمندی‌هایش بوده و از آن مهم‌تر، سلامت کاری و اخلاق حرفه‌ای این بزرگوار که عناصری نایاب در این برهه می‌باشند.

و درنهایت، استاد **محمد رضا شعبانعلی** عزیز و دوست‌داشتنی که شاگردی در محضرش به شهادت دوست و دشمن، نعمت بزرگی است. چراکه فقط یاد نمی‌دهد بلکه نحوهٔ درست تفکر را به شاگردانش می‌آموزد.

اعتراف می‌کنم که تا پایان عُمر، این حسرت را با خود خواهم داشت که ای کاش در ایام جوانی و دهه سوم زندگی‌ام می‌توانستم از محضر چنین اساتید بزرگواری بهره ببرم که در این عسرت راه طی شده‌ام تا امروز بسیار متفاوت‌تر بود. افسوس!

باری

در این وانفسای غریب وِردآموزی و استوار شدن بر محتواهای تکراری و کپی‌برداری‌های مهیوع در حوزه‌های گوناگون مدیریتی، این‌جانب تصمیم گرفتم بر اساس سوابق دو دهه حضور در حوزه‌های مختلف کاری (از کارمند تا مدیر ارشد) برخی از دست‌نوشته‌هایم که طی چند سال گذشته در حال پاک کردن بود را منتشر کنم. به این امید که شاید برای یک نفر مفید واقع شود. متن‌هایی از جنس تجربه، بدون هیچ کلام و واژه تخصصی. چراکه به جد معفده ساد نویسی و همه‌پسند بودن یکی از بهترین و مؤثرترین ارکان انتقال محتواست.

علیرغم اینکه این کتاب، ماحصل هزینه‌های سنگین این‌جانب از عمر، جوانی و حتی سلامتی‌ام بوده و برحسب "از جنس تجربه بودن" اعتقاد راسخی به تک‌تک جملاتش دارم، اما بر اساس باور درونی خود به اصل **عدم قطعیت** در

حوزه علوم انسانی، سپاسگزار خواهم بود که تمامی مطالب را صرفاً عقاید و نظرات شخصی اینجانب بدانید. عقایدی که هیچ اصراری بر صحت آنها توسط دیگران ندارم و قطعاً نظرات ارزشمند تمام مخالفان را به دیده منت ارج می‌نهم.

اجازه می‌خواهم برای شفافیت و تنویر ذهن دوستان عزیز، از زاویه دیگری این موضوع را عرض کنم:

تصور بفرمایید در حال رانندگی هستید. شخصی را کنار خیابان می‌بینید که دست بلند کرده. شما هم برای رفع تنهایی خود یا به هر دلیل دیگری، سوارش می‌کنید. بعد از مدتی هم بمایی، سکوت داخل خودرو کمی آزاردهنده می‌شود. مسافرتان بیش از حد بالا می‌رود. لذا برای تغییر جو محیط و شکستن این سکوت سنگین، تصمیم به صحبت با او می‌گیرید. از شغلش می‌پرسید، از وضعیت جامعه و موارد مشابه. اما سریعاً درمی‌یابید که به تنهایی شغل و حرفه‌اش با شما همخوانی ندارد بلکه دغدغه‌ها و تصوراتش نیز با شما از زمین تا آسمان متفاوت است و حتی بعد از ردوبدل کردن دومین جمله متوجه می‌شوید که سواد و اطلاعاتش هم در حدی نیست که به درد هم‌صحبتی با شما بخورد. چراکه شما استاد دانشگاه هستید و دارای سواد بالا و او یک فرد عامی و بی‌سواد بنابر این سکوت را ترجیح می‌دهید!

دقایقی می‌گذرد. شما با سرعت زیاد در حال نزدیک شدن به یک تقاطع هستید که ناگهان مسافر فریاد می‌زند: **مراقب باش! موتور...**

شما بلافاصله و بدون توجه به میزان اطلاعات و سواد آن شخص ترمز می‌کنید و متوجه می‌شوید که آن موتورسوار را ندیده بودید. خدا رحم کرد. هم به شما و هم به موتورسوار. صدالبته بینایی شما هیچ مشکلی ندارد. بلکه آن

را ببیند اما شما نتوانستید. به همین سادگی.

واقعیت این است که در بسیاری اوقات، دیدن نقطه کور دیگران، نه نیاز به سواد بالا دارد و نه هیچ چیز دیگر. کافی است فقط "سرنشین صندلی کناری" باشیم. چه باسواد چه بی سواد. چه کودک چه بزرگسال. چه زن چه مرد.

بنابراین توصیه می کنم نگارنده این سطور را فقط در نقش "سرنشین صندلی کناری" ببیند. سواد بالایی دارد و نه از مخاطبش بیشتر می داند و می فهمد. بلکه فقط قیاس دارد بعضی نقاط کور دیگران را بر اساس تجربه اش به رشته تحریر درآورد. شاید مخاطبانش نیش ترمزی بگیرند و یک عمر حسرت را با خود همراه نکنند. ضمن اینکه اعراف می کند، خود بیش از هرکسی نیازمند و مشتاق "دیگرانی" است که نگاه کورش را گوشزد فرمایند.

در خاتمه، از اینکه بایان نظرات و انتقادات ارشمند خود از طریق نشانی زیر، اینجانب را در مسیر درست تر هدایت می فرمایید پیشاپیش سپاسگزارم و بی صبرانه منتظر دیدن نقاط کور خود توسط شما بزرگواران پرمهر هستم.

Yeganeh.delta@yahoo.com

با احترام، سعید یگانه